

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایتی از پیغمبر اکرم نقل شد که: من سبق الی ما لم یسبق الیه احد من المسلمین فهو احق به منهم، استفاده‌ای که از این روایت شده در باب اراضی احیاء موات هست، در باب صید هست و همین طور در باب تعلق اولویت به تحیز در امکنه موقوفه و امثال ذلک. مثلاً فرض کنید که در مسجدی یکی زودتر می‌آید و رحل خودش را در آنجا می‌اندازد یا در یک جایی می‌نشیند، در آنجا کسی حق بلند کردن او را ندارد. البته این مساله را هم خوب است ما بدانیم که در مساجد که می‌آیند و جا می‌اندازند و رحلی قرار می‌دهند و اختصاص تحیزی را در آنجا برای خودشان به وجود می‌آورند این فقط برای رفتن و

تجدید وضو کردن ما در روایات داریم و اَلّا این که شخصی بیاید - این طوری که الان متداول هست - و خلاصه رحلش را بیاندازد و برود به طور کلی سر کارش و برگردد، یک چنین تعلق حقی را به هیچ وجه ما نمی‌توانیم قبول کنیم و اختصاصی را نمی‌توانیم در اینجا قائل بشویم.

خب در اینجا از باب سبق که خود این سبق، یک قاعده‌ی عقلائییه است و یک قضیه‌ی عرفیه‌ی عقلائییه است که سبق در امور، آن موجب تقدم حقی می‌شود، این از اینجا ناشی می‌شود. یعنی حتی اگر ما در اینجا روایتی هم نداشتیم چون همان طوری که عرض کردیم خیلی از این قواعد فقهیه‌ی ما و همین طور امارات و اصول عملیه، اینها یک قاعده‌ی عقلائییه و عرفیه دارند. فرض کنید که در این مساله‌ی کل شیء لک حلال حتی تعلم انه حرام یا کل شیء لک طاهر حتی تعلم عنه نجس، کل شیء لک مباح حتی تعلم بخلافه، تمام اینها یک ریشه‌ی عرفیه و عقلائییه دارد و آن اینکه خود عرف و عقلا فرض کنید که من باب مثال وقتی که اینها مراجعه می‌کنند

به عقل و سیره و دیدن خودشان و می بینند که در اینگونه تصرفات هیچ گونه منع و حذری از نظر قانون یا از نظر عقل وجود ندارد، در این موارد اینها اقدام می کنند. حالا فرض کنید که عقلا بین نجس و بین طاهر فرق نمی گذارند اما فرض کنید که بین سم و مضر و بین غیر مضر فرق می گذارند. فرض کنید یک چیزی که سم است یا مضر است شما می بینید همین عقلا در اینجا قائل به حذر هستند و کسی که یک اقدامی بکند مذمت می کنند، حتی در موارد شبهات هم همین طور است، می گویند تو که می دانستی [این ضرر دارد چرا اقدام کردی؟]

الان مردم فرض کنید یک منزلی می خواهند بگیرند، یک کاری می خواهند انجام دهند که شبهه ناک است شما می بینید که این مردم خودشان قائل به توقف و احتیاط هستند. ندیدید می گویند کسی روزهی شک دار نمی گیرد؟ این روزهی شک دار نگرفتن هم یک قاعدهی عقلاییه است یعنی انسان در آن مواردی که احتمال خطر می رود، در آن موارد نباید اقدام کند. الوقوف عند الشبهات خیر من

الاقتهام فی الهلکات، اینها صرفاً مسائل و قضایای
تبعديه نیست که حضرات فرمودند بلکه تمام اینها
ارشادی است. ارشاد به فطرت است. ارشاد به عقل
است. ارشاد به سیره‌ی عقلاییه است و امثال ذلک.

حالا این مساله‌ی سبق هم از همین باب است.
خود سبق یک امری از امور عقلاییه است و یک
قاعده‌ای از قواعد عقلاییه است و این اختصاص به
اراضی و تحیز و امثال ذلک ندارد، هر موردی که در
آن مورد، این سبق باشد، در آنجا تعلق حق و
اختصاص می‌آید. فرض کنید که در صف ثانوی
باشد یکی زودتر بیاید به ثانوی، خب این من سبق
الی ما لم یسبق الیه فهو احق به شامل می‌شود. مکان
که در اینجا مورد نظر نیست. در اینجا هر قضیه‌ی
عقلاییه چه تحیز و چه غیر تحیز که سبق نسبت به
آن تعلق بگیرد، سبق کند برای ثبت نام در یک
قضیه‌ای، برای حج و امثال ذلک، خب این سبق
شامل این قضیه‌ی ما هم خواهد شد.

پس در اینجا ما از این روایت یک ملاک کلی را
در نظر می‌گیریم و یک کبرای کلی را نه اینکه یک

کبرایی که بگوییم مختص بعضی از مواردی باشد که این موارد آن مواردی است که فقهاء در آن مورد استناد کردند مانند؟ و؟ و یا احیاء اراضی ممات و یا در باب صید و... که خب یک چنین اختصاصی از آن استفاده نمی‌شود بلکه این قاعده در همه‌ی موارد مطرّد است. این یک مساله.

و اما آنچه که مورد تامل است این است که ما باید ببینیم آیا همین یک قضیه در اینجا ملاک برای تقدم و احقیت و اختصاص است یا اینکه نه، این یکی از معیارها و ملاک‌های تقدم است و در اینجا شارع و عقلا برای خودشان ملاکات دیگری را برای تقدم و تأخر در نظر می‌گیرند؟ خب در اینجا این ملاکات را باید ببینیم چه است؟ آن ملاکی که باعث می‌شود که تقدم و تأخر پیدا شود این چه چیزی است؟ آیا سبق، علت تامه است یا اینکه علت علت ناقصه است؟ خب ما می‌بینیم که شارع در اینجا نظر به ملاکات عرفیه و عقلاییه دارد و این قضیه در همه‌ی موارد در اینجا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

فرض کنید که در یک روایتی داریم که یک

عده‌ای از اصحاب داشتند حرکت می‌کردند برای یک سریه ای، حضرت می‌گوید که فلانی [فرمانده] شما باشد، بعد اگر نبود فلانی، بعد اگر نبود...، روایتش درست در نظرم نیست و فرصتی هم برای پیدا کردنش نداشتم، ظاهراً در بعضی از کتاب‌های... هست.

تلمیذ: ...

استاد: نه این منظورم نبود. پیغمبر داشتند [فرمانده را معرفی] می‌کردند بعد اصحاب سوال کردند که اگر فلانی کشته شد چه کسی را قرار بدهیم؟ حضرت فرمودند این. بعد حضرت فرمودند خب آن کسی که افقه باشد از شما- به این مضمون، حالا من دقیقش را خاطر م نیست ولی حالا خب پیدا می‌کنیم- بعد فرمودند هر کسی که یک آیه‌ای از قرآن یا یک سوره‌ای از قرآن بیشتر حفظ است او فرمانده برای شما باشد.

ببینید در اینجا، در حرب و مبارزه مثلاً، مساله‌ی حدت و زکاء، آن اول مورد توجه قرار می‌گیرد، بعد تقوا مورد توجه قرار می‌گیرد، فهم و... قرار

می‌گیرد، آخر سر یا اینکه حالا قبل از آخری، این آخرین مطلب بود که فرمودند که هر کس یک سوره بیشتر حفظ است، خب در هر صورت صحبت در این است که پیغمبر می‌خواهد این را بفهماند که ما یک ملاکی را بالاخره برای تقدم باید داشته باشیم همین طور نمی‌توانید گتره...، حتی اگر فرض کنید که آنها می‌گفتند یا رسول الله خب ما همه‌مان یکسان هستیم حضرت می‌گفتند دیگر حالا قرعه بیاندازید، القرعة لكل الامر مشکل اینجاست. یعنی در هر صورت ما یک ملاکی برای تقدم باید داشته باشیم. آن ملاک چیست؟ ملاک ملاک عقلاییه است.

فرض کنید که برای یک مدیریتی می‌گویند که بیاید ثبت نام کنید، خب وقتی که برای یک جا می‌گویند بیاید ثبت نام کنید یکی اول می‌آید ثبت نام می‌کند، یکی بعد می‌آید، یکی بعد می‌آید. اینها به نوبت یک شخصی را مدیر می‌کنند؟ این کار را که نمی‌کنند، نگاه می‌کنند بیند این تحصیلاتش چقدر است؟ این شخصی که الان می‌خواهد در اینجا مدیر بشود چه تحصیلاتی دارد؟ از نظر تحصیلات این را

حساب می کنند، این را یک معیار قرار می دهند. بعد نگاه می کنند به مدیریت و تجربه‌ی کاری که دارد، آیا این از داخل دانشگاه آمده می خواهد مدیر بشود یا ده سال سابقه‌ی مدیریت دارد؟ این را هم یک معیار قرار می دهند. بعد می گویند خوب حالا ارتباطش با مردم چطوری است؟ اخلاقش چطور است؟ هزارتا معیار می آیند در کنار همدیگر قرار می دهند، اینها را با هم می سنجند، بعضی‌ها را بر بعضی ترجیح می دهند، یک دفعه می بینید آن کسی که آخر از همه آمده ثبت نام کرده او در اول قرار می گیرد. پس سبق در اینجا فقط یک سبق - به عبارت امروزی‌ها - فیزیکی نیست یا سبق یک سبق زمانی در اینجا نیست، سبق در اینجا عبارت است از یک ترتب و ارجحیت و افضلیت و رجحان جهات مختلفی که آن جهات مختلف موجب سبق می شود. سبق واقعی و رجحان می شود بر یکی دیگر.

تلمیذ: عنوان مشیر است در اینجا.

استاد: بله عنوان مشیر است در اینجا.

و ما این را در خیلی از مسائل می بینیم که در

اینجا عقلا مسالهی سبق را فقط به یک سبق بدنی لحاظ نمی‌کنند. فرض کنید دو نفر افتادند در دریا و دارند غرق می‌شوند، یکی پدر شماست و یکی هم فرض کنید که من باب مثال یک آدم عادی است، خب در اینجا درست است که هر دو از بندگان خدا هستند و دارند غرق می‌شوند، ولی در اینجا عقل و شرع حکم می‌کند که شما از نقطه‌ی نظر ارتباط و علقه‌ای که با پدرتان دارید، در اینجا به جانب پدرتان بروید و او را نجات بدهید در صورتی که واجب، واجب تخییری باشد. این واجب واجب تخییری است دیگر، به حسب ظاهر این که تعیینی نیست در اینجا، ولی این جهات دیگر موجب تعیین می‌شود نه موجب تخییر و اینکه می‌گویند نه، انسان مخیر است آن در صورتی است که موارد ملاکات، همه علی السوی باشد، در آنجا فرض کنید که تفاوت پیدا می‌کند.

یا فرض کنید که یک عالمی هست، در اینجا از علمش چقدر می‌شود استفاده کرد، این دارد غرق می‌شود یا اینکه فرض کنید که یک شخص تریاکی

است که کنار خیابان افتاده، این دارد غرق می‌شود، می‌گوید خب بمیرد به درک! بگذار بمیرد چرا حالا فرض کنید که این عالم غرق بشود. یا فرض کنید که من باب مثال...

اتفاقاً ما با یک شخصی یک بحثی می‌کردیم و او خودش دکتر متخصص چشم و اینها هست و رفیقمان بود، من همین صحبت را با او می‌کردم گفتم من یک سوالی از شما می‌کنم می‌خواهم ببینم که خلاصه چطور شده؟ گفتم اگر الان چشم شما یک آسیبی ببیند و احتیاج به یک عمل فوری داشته باشد و دو نفر هم قبل از شما در نوبت هستند برای اینکه آنها چشمشان عمل بشود و امر دایر بین این است که یا چشم آنها را باید عمل کرد و چشم شما کور شود یا چشم شما را باید عمل کرد و چشم آنها کور شود، کدام مقدم است؟ فکری کرد و گفت خب من مقدم هستم. گفتم چرا؟ گفتم دلیلش روشن است، اگر چشم شما را عمل کنند هزار چشم دیگر را می‌توانی نجات بدهی ولی اگر چشم آن را عمل کنند یک نفر نجات پیدا کرده ولی به واسطه‌ی یک نفر هزارتا کور

شدند. خب خود عقلا هم در اینجا نمی آیند بگویند چون فرض کنید طرف صبح زود آمده آن مقدم است، این که نزدیک ظهر آمده مؤخر است. اینها مواردی است که آنها را در نظر می گیرند و به خاطر اهمیت موضوع...

ما در صف بنزین ایستاده بودیم می خواستیم بنزین بنزیم، زمان جنگ بود از یک جایی داشتیم می آمدیم، نزدیکی های ساوه بود که اتوبوس می خواست بنزین بزند، بعد از اینکه صف را طی کردیم همین که می خواستیم به پمپ بنزین برسیم یک دفعه یک ستون نظامی آمد قشنگ جلوی ما، آقا یک ساعت و نیم این ستون نظامی قشنگ بنزینش را زد و...، و خیلی دیگر مردم اعتراض و داد و بیداد و هوار و فلان و این حرفها! یک افسری آنجا بود- ارتشی بود یا سپاهی بود- داد زد بر سر اینها که خجالت نمی کشید ما داریم برای شما خون می دهیم، الان زمان فلان است آن وقت شما می گوید که ما در صف بنزین ایستادیم! من حساب کردم دیدم حرف حرف این است، درست است ما اینجا معطل شدیم

ولی الان این ستون نظامی...، خب یک وقت این ستون نظامی می خواهد برود داخل خانه اش بخوابد خب می گویم آقا بایست حالا پشت صف، یک وقتی نه، طبق اینی که می گویند اینها می خواهند از این طرف بنزین بزنند از آن طرف بروند و فلان کنند...، این قضایای مهم وقتی که در پیش هست اینها می آید مساله ی سبق را تحت الشعاع قرار می دهد و سبق دیگر سبق ملاک می شود نه دیگر به سبق ظاهر و...، لذا من بلند شدم و به مسافرین گفتم ایشان درست می گویند. اگر ما نگاه کنیم ما فقط می خواهیم برویم سوار اتوبوس بشویم برویم داخل خانه مان. حالا فرض کنید که برویم داخل خانه چه کار می کنیم؟ خب می نشینیم یا می خوابیم دیگر، کار دیگری که نمی کنیم اما الان اینها می خواهند راه بیافتند و بروند، کار دارند، مسائل مهم تری الان در پیش هست و این حرفها.

لذا ما خودمان می بینیم این مسائل را عقلاً رعایت می کنند یعنی در ملاکات عقلاییه و در تقدم و تأخر، عقلاً این قضیه را رعایت می کنند و اتفاقاً

همین در شرع هم آمده. در جنگ یمامه حدود چهارصد نفر یا سیصد نفر یا پنجاه و خورده‌ای از قاریان قرآن کشته شدند و وقتی جنگ دیگری پیش آمد امیرالمومنین علیه السلام به عمر گفتند دیگر این قاریان را در صف مقدم قرار نده چون اگر اینها بروند و کشته شوند دیگر برای قرآن قاری نمی‌ماند. اینهایی که قرآن را در حفظ دارند و این حرفها، اینها می‌روند و همه از بین می‌روند. حالا یکی سوره‌ی آل عمران را حفظ است، یکی سوره‌ی حدید را حفظ است، یکی سوره‌ی هل اتی حفظ است، فلان حفظ است، اینها بلند می‌شوند می‌روند و کشته می‌شوند و دیگر کسی نمی‌ماند.

لذا وقتی جنگی پیش می‌آید مقتضای اجرای عدالت این است که همه بروند دیگر، همه بلند شوند بروند و جنگ کنند ولی در اینجا این نیست. ما می‌بینیم که خود حضرت در اینجا عدالت را در ابقای این افراد می‌داند نه اینکه حکم علی السویه بالنسبه به همه جاری کردن و... و همین قضیه و مساله‌ی سبق و عدالت، این در همه‌ی موارد ساری و جاری

هست یعنی اگر فرض کنید که من باب مثال ما دیدیم که یک ملاکاتی است که عقلاً به این ملاکات ترتیب اثر می‌دهند، این ملاکات...

... دارد، ما به صرف یک سبق و بدون توجه به این موارد [(ملاکات عرفی و عقلایی)] نمی‌توانیم یک حکم کلی بکنیم، بلکه باید این موارد را مد نظر قرار بدهیم.

صحبت در این است که حالا اگر واقعاً نتوانستیم احراز ارجحیت ملاک کنیم و از نقطه‌ی نظر ظاهر برای ما مشکل بود، آن وقت این سبق ظاهر در اینجا می‌تواند یکی از ملاکات راجحه‌ی برای سبق در اینجا واقع شود. این یک مسأله‌ای بود که در اینجا [حائز اهمیت بود.]

البته در این قضیه بحث کردن و تامل کردن خیلی جا دارد، خیلی وسیع است. این را دیگر نمی‌شود در بحث آورد. اگر این طور شود از مسائل دیگر می‌ماند. خود ما دیگر باید برویم تحقیق کنیم، این موارد را به دست بیاوریم، در شرع... مثلاً این قضیه‌ی جنگ یمامه یکی از آن موارد مهمی است که

انسان می‌تواند این را به عنوان یک ملاک شرعی در اینجا قرار بدهد که وقتی...، و همین طور گفتم که در قضیه‌ی حرب، انسان می‌تواند بر حسب افراد، ملاک قرار بدهد. حالا فرض کنید که یک فردی هست که این زن و بچه ندارد، فلان ندارد یا یک کسی هست صاحب عیالات است یا یک کسی هست که این تنها پسر خانواده است، [حالا آیا] این برود جبهه یا اینکه فرض کنید که در یک خانواده‌ای که چند نفر پسر هستند که اگر یکی رفت و کشته شد باز سه چهارتا پسر دیگر دارد؟ و...، اینها ملاکات عقلاییه است یعنی اینها را ما نمی‌توانیم از آنها غمض عین کنیم و بگوییم نه، حکم جهاد آمده و برای همه علی السوی است، پیر و شاب و...، همه را شامل می‌شود. این ملاکات است. همین‌ها وقتی که می‌فرستادند دکترها را عقب جبهه نگاه می‌داشتند دیگر یا اینکه شما فرض کنید یک عالمی بلند شود برود در میان جبهه، در آن خط مقدم و این حرفها و این فرض کنید که کشته شود، خب چقدر ضرر وارد می‌شود؟ البته بودن در میان آنها، اینها مهم است اما

اینکه فرض کنید که بگوییم نه همه‌ی این علماء را ما

در خط اول نگه داریم سؤال: ...؟

جواب: بله! بله! خب همین است دیگر. همین

در اینجا خودش مورد دقت است که حضرت در

اینجا می‌خواهد به علم بهاء بدهد و به علم ارزش

بدهد و موقعیت مشخص بشود، افراد تحریک شوند

برای [فراگیری] علم نه اینکه حالا فرض کنید که...،

و ارزش دادن به علم ... **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ**

وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿الزمر،

۹﴾ این نه تنها در جهات باطنی هست بلکه در

جهات ظاهر هم باید اینطور باشد تا اینکه فضیلت

بین علم و غیر علم در اینجا مشخص باشد. و خیلی

این مساله عجیب است! خیلی عجیب است که اگر

قرار باشد غیر از این باشد، مردم ارزش را نمی‌فهمند

یعنی مردم عوام‌ها! یعنی بایستی یک جهات ظاهری

باشد، نیست عقلشان به چشم‌شان است، باید یک

جهات ظاهری باشد تا اینکه این ارزش و حقیقت

یک شیئی نمایان و روشن بشود. اگر فرض کنید که

من باب مثال یک آدم عادی را بیاورند یکی هم بقلش

بنشانند می‌گویند این هم مثل خودم است بابا! فرض کنید که یکی هم در سرش می‌زند! یعنی حدود را مردم نمی‌توانند نگه دارند، مردم ادب ندارند، مردم [فهم] ندارند یعنی تشخیص موارد را مردم نمی‌توانند بدهند، اینها به خاطر جهل است دیگر.

این یک مساله‌ای هست که خوب جای تامل داشت و یکی از آن مواردی است که یادم است ما راجع به همین قضیه با مرحوم آقا، یکی دو سال آخر از عمرشان، بحث‌مان در گرفت و من این قسم بحث کردم و خلاصه ایشان فرمودند که بله در این مسائل باید تامل و تحقیق بشود. حتی یادم است که ایشان فرمودند که نه، همه باید [در جهاد شرکت] کنند و انسان به مشیت خدا نباید کاری داشته باشد، حالا مشیت خدا می‌خواهد تعلق بگیرد که فلان شخص بمیرد چرا انسان بخواهد بیاید در کار خدا فضولی کند؟ گفتم خوب این اشکال راجع به جنگ یمامه هم هست، مشیت خدا می‌خواهد تعلق بگیرد که همه‌ی قاری‌ها بمیرند و اتفاقاً همین را خدمت آقا عرض کردم که خوب چه اشکالی دارد همه بروند؟ دلش

می خواهد قرآن بماند دلش می خواهد قرآن برود ما چرا دخالت کنیم؟ دیگر اینجا ایشان بحث را تمام کردند و گفتند که بله بایستی که راجع به این مطالب تامل کنیم و گفتند که راجع به این برو بررسی کن یعنی بیشتر تحقیق کن ولی من دیگر فرصت پیدا نکردم. ولی همین قدر خواستم امروز یک اشاره‌ای بکنم که این یک مساله‌ی بسیار مهمی هست و خیلی از ملاکاتی که اینها می گویند، یعنی مردم و اینها چیز هستند، اینها همه تغییر پیدا می کند، به طور کلی عوض می شوند.

خب الان دیگر حال ندارم که دوباره بحث قاعده‌ی د را شروع کنم. سه چهارتا بحث هست که انشاءالله این بحث‌ها را در هفته‌ی آینده می گوئیم و دیگر قاعده‌ی د تمام است.

سؤال: ...؟

جواب: بله، بله همین است. بله درست است.

سؤال: ...؟

جواب: بله ایشان دارند. اتفاقاً این روایت را در

ولایت فقیه مثل اینکه نقل می کنند. این ولایت ...

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ